ادامه از صفحه ۹

تکرار در فرآیند بازنمایی

ریشه تولید کلیشه‌ها فقط در بازی شیطنت‌آمیز کلمات نیست. تحلیل‌های مضمونی نشان می‌دهد سازوکارهای دیگری برای تولید قالب‌ها و کلیشه‌ها لازم است. برای مثال، در پایتخت۳ کلیشه‌ها حول برخی تقابل‌های جدی سامان یافته است. لهجه‌دار پر اشتباه و بی‌لهجه عاقل مهم‌ترین این تقابل‌هاست. همه کسانی که در این مجموعه لهجه دارند، البته منهای زن چینی، حتی «اوس موسی» با لهجه خراسانی، مسوول مستقیم مشکلاتی هستند که در اثر اهمال آنها حادث شده است. در این میان، زن عاقله‌ای وجود دارد که به‌طرز عجیبی بدون لهجه (تهرانی غلیظ) سخن می‌گوید. او تنها کسی است که توان جمع‌کردن مسایلی را دارد که نقی نه‌چندان معمولی ایجاد می‌کند.

اگر صادق باشیم، صرف وجود چنین تقابل‌هایی در یک برنامه مشخص مانند پایتخت به تنهایی ارزش تحلیلی ندارد. به همین دلیل تحلیل و نقد مجموعه‌ای مانند پایتخت را در گستره وسیع‌تر تولیدات سیمای جمهوری اسلامی ایران باید دنبال کرد. از همین زاویه است که دوباره باید به مکانیسم تکرار در فرآیند بازنمایی که پیشتر از آن یاد کردیم، برگردیم. درواقع، پیامدهای ناشی از بازنمایی زمانی شکل می‌گیرد که در امر مذموم مانند ساده‌لوحی، ضعف شخصیتی، مبالغه در تکیه‌کلام‌ها در مجموعه‌ای از متون فرهنگی تکرار شود. چنانچه گفته شد، مدتی است که در تلویزیون ایران گویش مازندرانی به نمایش درآمده است.

برای آنکه نحوه عمل دو فرآیند کم‌بارزنمایی و کلیشه‌سازی را بهتر درک کنیم؛ بد نیست به سازوکارهای جاری در کنش‌های روزمره واقعیت اجتماعی اشاره کنیم. مفاهیمی مانند انسان‌واره، روابط مایی و روابط آنهایی (از آلفرد شوتز جامعه‌شناس) نمونه‌های خوب و راهگشایی هستند. شوتز از دو نوع رابطه سخن می‌گوید: روابط مایی که در ارتباطات چهره به چهره شکل می‌گیرد، عمیق است و مبتنی بر جزییات. در این نوع رابطه افراد فرصت کافی برای درک متقابل به شیوه‌ای گرم پیدا می‌کنند. اما روابط آنهایی میان افرادی است که نه با یکدیگر بلکه با طرح‌وارهها یا ایماژهایی از یکدیگر شکل می‌گیرد. برای نمونه هر یک از ما شاید هیچ‌وقت خلبان، مرزبان، سوزن‌بان قطار، ملوان کشتی، محیط‌بان/جنگل‌بان یا مانند اینها را از نزدیک ندیده باشیم. اما ما با تکیه بر ایماژهایی از این انسان‌واره‌ها، نه انسان‌های واقعی، کنش‌های روزمره‌مان را در مواقع لزوم سامان می‌دهیم. در واقع درک یا تصویری از این افراد داریم و بر اساس این تصویر و ایماژ آنها را درک می‌کنیم. این ایماژها شرط اصلی زندگی روزمره ما هستند. تصور کنید در مواجهه با شغلی هیچ تصوری از آن نداریم. بگذارید مثالی بزنم: وقتی اول بار با واژه هَکر برخورد کردید چه تصوری داشتید؟ پیش خودتان چه تصوری از فردی داشتید که به اصطلاح هکر است؟ عمق مساله تولید ایماژها از افراد وقتی که بناست تعیین‌کننده نوع تصور ما از این افراد، گروه‌ها یا قومیت‌ها باشد در این مثال نهفته است. اگر ایماژ خوبی از این افراد در ذهن ما شکل بگیرد تا مدت‌ها با آن سر می‌کنیم. عکس آن هم صادق است. با وجود این، ما همیشه با ایماژهایی که در ذهن‌مان شکل گرفته زندگی نمی‌کنیم. چه‌بسا، در برهه‌هایی از زندگی، نقاط دسترسی (به تعبیر گیدنز جامعه‌شناس) حاصل شود که می‌تواند این ایماژها را تغییر دهد (برای نمونه مطلوب یا نامطلوب کند). این سازوکار، واقعیت اجتماعی روزمره ماست. حال با این توضیح به‌نظر می‌رسد پیامدهای رسانه‌ها در کم‌بازنمایی یا در کلیشه‌سازی‌ها بیشتر احساس می‌شود. این نکته‌ای است که به‌نظر می‌رسد در تولید برنامه‌های تصویری فرهنگی در کشور به‌ویژه در تولید برنامه‌های شاد مورد غفلت همیشگی است. وقتی پای ایماژها به میان می‌آید محور تازه‌ای از بحث گشوده می‌شود و آن نسبت مفهوم عدالت و برابری از یک‌سو و توان افراد، گروه‌ها و قومیت‌ها در تولید ایماژهای مطلوب از خود است. پرسشی مهم وجود دارد که با رسانه‌ای‌شدن فزاینده جوامع هر روز مهم‌تر می‌شود. پرسش این است چه کسانی حق تولید ایماژهای‌مان را دارند؟ به بیان ساده، چه کسانی حق دارند در تولید تصویری از ما در میان مردم نقش ایفا کنند؟ و از این مهم‌تر، چگونه می‌توان در این فرآیند نقش ایفا کرد؟ همان‌طور که پیداست، مساله صرفا به تمسخر گویشی خاص مربوط نیست. به نظر می‌رسد با غفلتی بزرگ در سیاست رسانه‌ای در کشور مواجهیم که هرازگاهی علایم بالینی‌اش از جایی بیرون می‌زند. غفلتی که از آن یاد کردیم با پرسش مهم دیگری به عنوان شاهد این مدعا پیوند می‌خورد. پرسش این است: چرا اساسا طنز باید لهجه داشته باشد؟ یا حتی این نیز پرسشی مهم و مشروع است: چرا هر وقت بناست برنامه‌ای شاد ساخته شود به سراغ قومیت‌ها و گویش‌ها می‌رویم؟ گویا، فارسی موجود و بدون لهجه، یا در عرف عامه فارسی تهرانی! توان تولید لحظات شاد را ندارد! به‌نظر من همیشه چنین نیست، برنامه‌های طنز بسیاری ساخته شده است که به سبب خلاقیت و توانمندی سازندگان و نویسندگان این کارها، بی‌لهجه‌اند یا مبتنی بر لهجه‌ای بی‌نام‌ونشان‌اند.

با این اوصاف، مساله وقتی مشکوک می‌شود که در بیان مسوولان، تولید چنین برنامه‌هایی نوعی دعوی تولید شرایط یکسان برای همه اقوام و گویش‌ها و طرح آنها در برنامه‌های سیما مطرح می‌شود. نمایش اقوام مختلف در تلویزیون البته وظیفه مهم رسانه‌ای است که داعیه ملی‌بودن دارد، اما مساله این است که تلویزیون جز در مورد شبکه‌های استانی، تا آنجا که به شبکه‌های سراسری برمی‌گردد، صادق نیست. صادق نیست نه به این معنا که قومیت‌ها در تلویزیون حضور ندارند، بلکه به این معنا که حضور آنها همیشه حاشیه‌ای یا در برنامه‌های طنزی مانند پایتخت است. داده‌های فراوانی از تحقیقات مختلف موید نوعی نابرابری در نمایش و بازنمایی گویش‌ها و قومیت‌های مختلف در تلویزیون است.

* مدیر گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ و عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

تجارب الهه مرجوی طراح صحنه از فعالیت در «برادوی»:

محدودیت‌ها در ایران، ذهن را خلاق‌تر می‌کند

فرزانه ابراهیم‌زاده

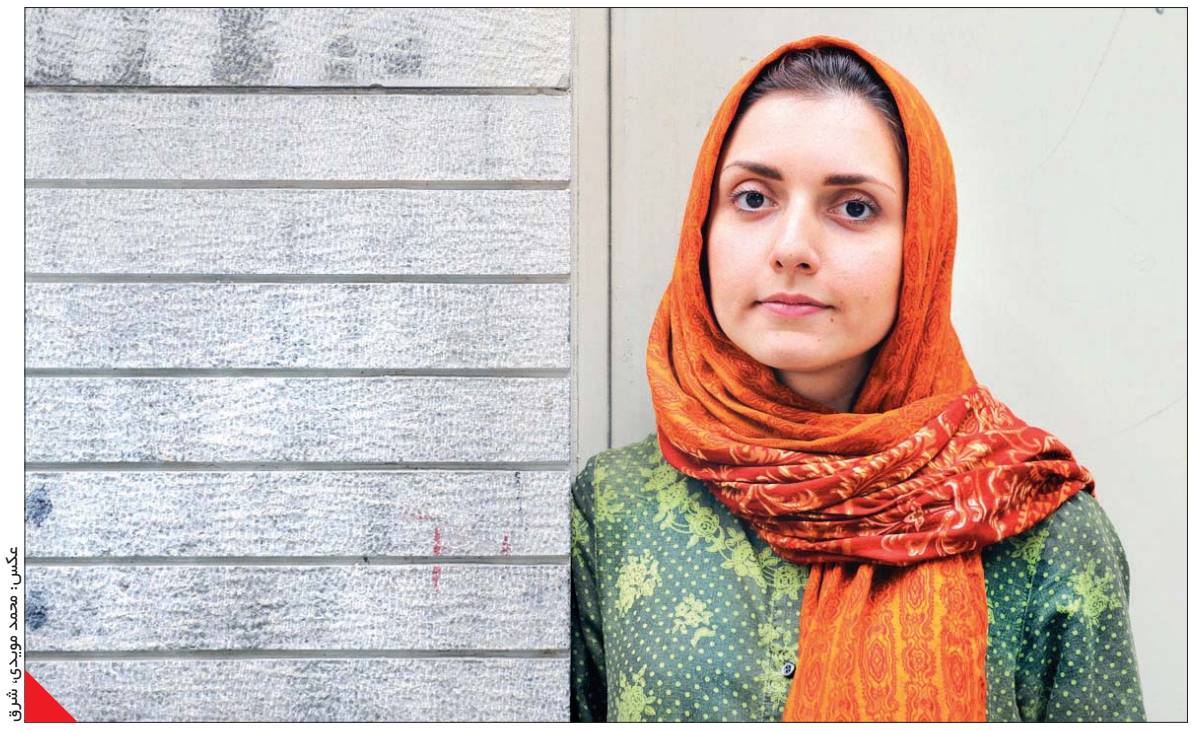

عکس: محمد موحدی، شرق

الهه مرجوی وقتی برای طراحی صحنه نمایش «مکبث» شهاب آگاهی به ایران آمد، چندسالی بود در «برادوی» زیرنظر طراح‌صحنه‌های نمایش‌های کارگردانان شناخته‌شده‌ای چون «جولی‌اندروز» دستیاری کرده بود. او با تجربه این کار به سی‌ودومین جشنواره تئاتر فجر آمد. مرجویی که دانش‌آموخته رشته معماری است، فوق‌لیسانس رشته طراحی صحنه را در آمریکا گرفته. نمایش مکبث با طراحی صحنه الهه مرجوی توانست نامزد بهترین طراحی صحنه از جشنواره فجر شود؛ دکوری که پیچیدگی‌های بسیار زیادی داشت و او می‌گوید با حرکت در مسیر عمودی تلاش کرده داستان پر از تصویر مکبث را به تماشاگر القا کند.

نمایشنامه مکبث یک کار کلاسیک است و بارها اجرا شده است. برای طراحی صحنه این کار ایده مهم بود یا کانسپتی که کارگردان می‌دهد؟

هر دو مهم بود. البته ما یک کار گروهی داشتیم و خیلی با هم صحبت کردیم حتی بازیگران هم با ما همفکری کردند و به این طرح رسیدیم. اما در اصل نمی‌شود گفت کانسپت یا طراحی کدام مهم است و در مشورت این امر به دست می‌آید.

معیار شما برای طراحی صحنه مکبث با این‌همه پیچیدگی در طراحی چه بود؟

شیوه نمایشی که کارگردان برای اجرای نمایش در نظر گرفته بود. وجه موزیکال مکبث بالا بود و برایش حرکت طراحی شده بود. ما صحنه‌ای را می‌خواستیم که امکان این‌همه حرکت را به بازیگر بدهد. آن هم از فکر میزانسنی شکل می‌گرفت که در ذهن کارگردان وجود داشت. البته داستان مکبث هم موثر بود. می‌دانید که مکبث نمایشی است که صحنه‌های زیادی دارد.

دقیقا ویژگی مکبث در تعدد صحنه‌ها و فضاهاست. این نمایش از جنگل شروع می‌شود و به کاخ می‌رود و صحنه جنگ و... بیشتر اثری سینمایی و پرلوکیشن است تا اثری نمایشی.

به همین خاطر از همان اول فکر کردیم طراحی صحنه ما باید یک مورد آبستراک باشد که همه این حس را ایجاد کند که وارد مکان‌های گوناگونی می‌شوند. حالا با تغییر نور یا موقعیت بازیگر روی صحنه می‌شد به چنین حسی رسید. موضوعی که از اول می‌خواستیم اجرا کنیم این بود که در روی صحنه شکل‌های گوناگونی داشته باشیم که در آن فضای محدود این امکان را به ما بدهد که فضای آبستراکی را به وجود بیاورد. در طراحی ما دکور در سه‌طبقه در نظر گرفته شده بود. مثلا از دید ما کاخ در بالاترین بخش قرار داشت. به همین دلیل وقتی بازیگر بالاتر قرار می‌گرفت این حس را به شما می‌داد که این بازیگر در کاخ است. درواقع ما تغییر صحنه نمی‌دادیم و با جابه‌جایی بازیگر و تغییر نور بود که این حس به بازیگر القا می‌شد که الان تغییر صحنه رخ داده و حالا که در باز می‌شود بازیگر به کاخ وارد شده یا مثلا به جنگل رفته است.

در این اجرا همان‌گونه که اشاره کردید وجه موزیک بر وجه دراماتیک روایت شکسپیر غالب بود. به نظرتان این کانسپت صحنه کمک می‌کرد تا بتوانید چنین دکور پیچیده‌ای را طراحی کنید؟ یعنی اگر کار یک مقدار جدی‌تر بود صحنه باید تغییر می‌کرد یا به همین شکل کار انجام می‌شد؟

به نظرم در هر شکلی می‌شد به همین منوال مکبث را طراحی کرد. البته به فکر کارگردان هم برمی‌گشت که کار را چطور انجام دهیم. در جاهایی که موسیقی داشتیم و همزمان با آن درام پیش می‌رفت. موزیکال‌تر را به این خاطر گفتم که خودم این حس را دوست داشتم که حرکت زیاد باشد و دکور اکتیو باشد. البته نمایش مکبث در کل اثری است که به‌لحاظ ساختاری تنش زیادی در داستان دارد.

مکبث همان‌طور که اشاره کردم نمایشی است که حتی در میان کارهای شکسپیر هم از نظر تعدد و تغییر صحنه منحصربه‌فرد است. بیشتر کارگردانانی که به‌سراغ مکبث می‌روند به‌دلیل همین تعدد صحنه کلا طراحی را حذف می‌کنند

بله چون این میزان تغییر صحنه برای هر کارگردان و طراح صحنه‌ای ترسناک است. البته صحنه ما به‌خاطر ارتفاع زیاد تنشی که در نمایش وجود داشت را ایجاد می‌کرد و بازیگرها مجبور بودند از سازه‌ها با ارتفاع زیادی بالا بروند.

به‌خاطر همین در سالن حافظ اجرا شد؟

بله چون ارتفاع آن سالن این اجازه را به دکور ما می‌داد.

تا جایی که اطلاع دارم کار طراحی صحنه را در خارج از کشور هم انجام داده‌اید.

درسم را آنجا خواندم. درسم که تمام شد در برادوی دستیار بودم. قبل از آن هم کار گروهی انجام نداده بودم و کاری بین‌المللی انجام دادم که در فستیوال شانگهای برنده شد.

در برادوی چند کار انجام دادید؟

در یک‌سالی که با آنها بودم سه کار انجام دادم.

متون معروفی بود؟

بله. یکی از کارها به کارگردانی خانم «جولی اندروز» بود که من دستیار همسر قبلی ایشان تونی والتون بودم. کار هم موزیکال بود. مورد دیگر کار دیوید گلو بود که البته برای ایشان در دو، سه کار استودیویی هم کار کردم.

از فضای کار در آنجا و اینکه چقدر آزادی عمل دارید برایمان بگویید...

کار طراح صحنه در آنجا خیلی مهم است و بعد از کارگردان مهره اصلی کار است به همین خاطر در بروشور نامش کنار کارگردان ذکر می‌شود. پروسه‌اش هم با اینجا متفاوت است. کارگردان و طراح صحنه کار را قبل از ورود بازیگر بسته‌اند. بازیگر که وارد می‌شود با فضای موجود و میزانسن‌ها مواجه می‌شود. اما اینجا تا روز آخر اجرا کار بسته نشده و اینجا بازیگری به وجه طراحی کار غلبه دارد. البته امتیازی که در اینجا وجود دارد بازی‌های قوی بازیگران تئاتر است که به نظرم شاید حتی از خارج از کشور هم بازیگران تئاتری قوی‌تری داشته باشد اما این ضعف هم وجود دارد.

خیابان برادوی به‌خاطر سالن‌های تئاتر معروف شده و ممکن است یکی از سالن‌های آف برادوی هم از آن کمپانی در این خیابان باشد. حتی در بروکلین و مناطق دیگر نیویورک هم سالن‌های آف برادوی هستند، مثلا سالن‌های کوچک‌تر از سالن‌های اصلی برادوی البته از نظر بودجه

کارهایی که انجام دادید کلاسیک بود؟

خودم در بلک‌باکس و قاب صحنه‌ای کار کردم. در برادوی هم کار قاب صحنه‌ای بود. قاب صحنه‌ای در برادوی را اگر بخواهم مقایسه کنم مانند تالار وحدت است و به همان بزرگی. ممکن است یک قاب صحنه نوکال یک مقدار کوچک‌تر باشد اما تعریف درست قاب صحنه سالنی نیست که در ایرانشهر یا حتی کاخ شمس داریم. قاب صحنه هست اما سالن درستی برای این کار محسوب نمی‌شود چون در کوچک است و بالابر هم نداریم. مشکل بزرگ کار در اینجا امکانات کم سالن‌هاست چون انگار به صحنه عادت ندارند. کار مکبث را هم که ساختیم صحنه‌ای بزرگ بود در صورتی که برای من نسبت به کارهایی که قبلا انجام داده بودم کار بزرگی دیده شد.

در مورد داستان کارتان با جولی اندروز می‌گویید؟

اندروز خودش مدت‌هاست که کتاب کودک می‌نویسد. یک تئاتر بود که انگار در سالنی در برادوی موش‌ها کار می‌کنند و می‌خواهند آن سالن را خراب کنند.

کار برای کودکان بود؟

خیر کار عروسکی نبود. افراد بزرگ کار می‌کردند و لباس و گریم‌ها طوری بود که مثلا موش هستند و تونی والتون در نقاشی‌ها کاری کرد که بازیگران در مقابل صحنه، کوچک به نظر برسند.

موردی که برای من جالب است این است که کاری مثل اسپایدرمن در صحنه هفت، هشت‌ماه یا بیشتر روی صحنه می‌ماند. آیا در این مدت فروش دارد؟

بله. اسپایدرمن تا به حال گران‌ترین صحنه را در برادوی و حدود سه‌میلیون‌دلار طراحی صحنه داشته است. اما جمعیت زیادی از توریست‌ها هستند که به دیدن تئاتر برادوی می‌روند و خیلی از افراد آمریکا این کار را یک کار غیرفرهنگی می‌دانند و خیلی‌ها توان خریدن بلیت را ندارند. مثلا ۲۵۰دلار پول بلیت برای هر قشری مناسب نیست. دوم اینکه در برادوی اکثر موضوعات موزیکال و سرگرم‌کننده است.

مثلا اتوبوسی به نام هوس...

آنها در برادوی اجرا می‌شود اما جزو کارهای موزیکال محسوب نمی‌شود. کارهایی هستند که ارزان‌تر هستند مثلا کارهایی از تام هنکس و آل پاچینو حدود صددلار هستند. بلیت کارهای موزیکال گران‌تر است.

چند سالن در برادوی وجود دارد؟

واقعا نمی‌دانم. چون یک منطقه است و نمی‌دانم چند سالن دارد. البته همه سالن‌ها هم بزرگ نیستند ولی همه‌شان در سبک قاب صحنه کار می‌کنند

تمام سالن‌های برادوی، آف برادوی و آف آف برادوی در یک منطقه هستند؟

خیابان برادوی به‌خاطر سالن‌های تئاتر معروف شده و ممکن است یکی از سالن‌های آف برادوی هم از آن کمپانی در این خیابان باشد. حتی در بروکلین و مناطق دیگر نیویورک هم سالن‌های آف برادوی هستند، مثلا سالن‌های کوچک‌تر از سالن‌های اصلی برادوی البته از نظر بودجه. اینکه تجربی‌تر هستند یا بودجه کمتری دارند.

کارهایی مثل کارهای عامه‌پسند اینجا در آنجا هم اجرا می‌شود؟ اینجا تئاترهای حرفه‌ای داریم که مثلا در سالن‌های ایرانشهر اجرا می‌شود اما کارهایی هم داریم که در سالن‌های کوچک‌تر اجرا می‌شود. هر دو نوع آنجا وجود دارد؟

من ندیدم. همه‌شان حرفه‌ای هستند. وقتی صحبت از اسکارلت جوهانسن یا کارگردانی جولی اندروز است کار حرفه‌ای است. در خارج از کشور برای طراحی صحنه باید یکی، دوسال از اتمام درس گذشته باشد و شما یک امتحان را بدهید. اما کارهایی که انجام دادم برایم به‌نوعی تجربه است و ممکن بود اگر ماندگار می‌شدم این کارها باعث می‌شد که لازم نباشد امتحان بدهم.

با این اوصاف چرا به ایران برگشتید؟

خیلی مایل بودم کار در اینجا را تجربه کنم چون اصلا با این فضا آشنا نبودم و برایم جالب بود. در واقع یک مقدار هم در برادوی کار تجاری است و خودشان تعیین‌کننده هستند. مثلا دیوید گلو که الان یکی از طراحان مشهور است گاهی اوقات به من می‌گفت از این کار خسته‌ام و مایل بود که مثلا یک کار کوچک‌تر انجام دهد. چون در برادوی اصل کار با بودجه و تکنولوژی همراه است. البته با داشتن بودجه کافی جالب است که شما می‌توانید هر کاری را انجام دهید و فقط باید خلاقیت داشته‌باشید.

یعنی رویایی که در انیمیشن دیده می‌شود را روی صحنه هم می‌توانید پیاده کنید.

بله. آنجا دیگر بحث تکنولوژی است اما در برهه‌ای به این نتیجه می‌رسید که بحث کانسپت با کارگردان کنار می‌رود و فقط بحث پول است. مثلا بحث بر سر این است که شما یک کارواش را روی صحنه بیاورید. مثل اینجا نیست که در کاری مانند مکبث همه کارها در یک صحنه جمع شود.

پس آنجا شما می‌توانید کارها را با یک المان نشان دهید.

اینجا به‌خاطر شرایط خاصی که دارد، ناخودآگاه ذهن خلاق‌تر است اما در برادوی آنقدر همه چیز در دسترس است که دیگر شاید خلاقیت خیلی ظهور نکند.

ممکن است کاری در برادوی روی صحنه بیاید که دکورهای انتزاعی داشته باشد؟

برای کاری تجربی خیر. این مقیاس کار در برادوی حساب نمی‌شود. درواقع برادوی نمایشی است که بزرگ است و حداقل باید ۱۰ صحنه مختلف داشته باشد.

در انتظار گودو وقتی آنجا اجرا می‌شود...

آنجا یک مقدار بحث سلبریتی است و اگر صحنه کاری خوب نباشد یک سلبریتی کار را برعهده می‌گیرد. مثلا من بلیت کار «گلن‌گری گلن راس» را که آل پاچینو بازی کرده بود، نتوانستم پیدا کنم.

این کار تا به حال سه بار اجرا شده و در هر سه مورد آل پاچینو بازی کرده.

بله، اما شما در آنجا به دیدن این تئاتر می‌روید که بازی آل پاچینو را ببینید. در اصل بلیتش ارزان‌تر از کارهای موزیکال است اما باز هم زیرمجموعه برادوی حساب می‌شود.

آنها هم جزو کمپانی هستند؟

معمولا جزو همان سالن هستند یا طراح می‌تواند عده‌ای را با خودش بیاورد. سه کارگاه دکور برای برادوی در نیویورک وجود دارد که کل این دکورها را فراهم می‌کنند.

کار دستیار طراح صحنه چیست؟

همه‌جور کمک می‌کند. کار ساخت و ساز نه، اما می‌تواند نظارت کند یا ماکت و نقشه بکشد و حتی می‌تواند نظر بدهد.

چقدر تحصیل در رشته معماری به طراحی صحنه کمک کرد؟

خیلی کمک‌کننده بود به‌خاطر درک فضایی. درواقع کار تئاتر با درک فضایی با هم ترکیب شد؛ انگار بخواهید یک احساس دراماتیک را در کار تزریق کنید.

عکاسان «نیویورک‌تایمز» برگزیده بخش عکس

«سُهره» جایزه «پولیتزر ادبی» گرفت

شرق: برگزارکنندگان جایزه پولیتزر سنت جوایز ادبی را با اهدای جایزه نیم‌میلیون‌دلاری خود به رمان دیکنزی معاصر شکستند. «سُهره» رمانی نوشته دونا تارت، رمانی معاصر به شیوه آثار چارلز دیکنز است که درباره جوانی یتیم در منهتن زمانه ماست. این کتاب اکتبر ۲۰۱۳ به بازار آمد و خیلی زود توانست جزو آثار پرفروش سال شود. سهره همچنین نامزد حلقه منتقدان ملی کتاب آمریکا بود. اما روز دوشنبه سایت رسمی جایزه پولیتزر اعلام کرد که این کتاب برنده این جایزه معتبر ادبی خبرنگاری شده است. این کتاب پیش از اعلام در فهرست پرفروش‌های آمازون هم بود. دونا تارت، نویسنده سهره، ۵۰ساله و ساکن می‌سی‌سی‌پی است. او در سال ۱۹۹۲ با اولین رمان خود به نام «تاریخ مخفی» به شهرت رسید. او تاکنون سه رمان نوشته و خوانندگان برای خواندن «سهره» حدود ۱۰سال انتظار کشیدند. با این‌همه این نویسنده آمریکایی تنها در میان جامعه کتابخوان آمریکا شناخته شده بود و حالا با برنده‌شدن این جایزه مانند بسیاری از نویسندگان در زمره نویسندگان شناخته‌شده جهان خواهد بود و احتمالا فروش سهره آنچنان که آسوشیتدپرس در گزارش خود آورده از مرز یک‌میلیون نسخه خواهد گذشت. اما به‌جز ادبیات داستانی جایزه پولیتزر در بخش‌های دیگری هم برندگان خود را اعلام کرد. در بخش تاریخی داوران پولیتزر نشان دادند که با موج کتاب‌های برده‌داری همراه هستند و جایزه خود را به کتابی از آلن تیلور مورخ شناخته‌شده دادند که کتاب «دشمن درون: برده‌داری و جنگ در ویرجینیا» را منتشر کرده بود. تیلور ۵۹ ساله برخلاف تارت با پولیتزر غریبه نبود. او در ۱۹۹۶ با کتاب «شهر ویلیام کوپر: قدرت و ترغیب» برنده جایزه پولیتزر شده بود.

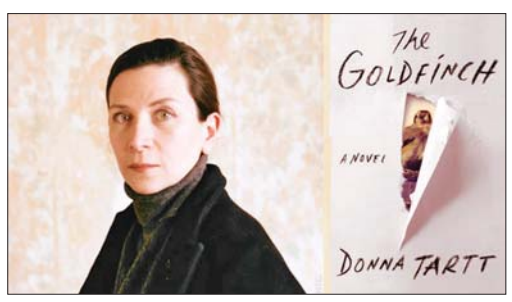

انی بیکر، نمایشنامه‌نویس آمریکایی با نمایش تلنگر برنده جایزه بهترین نمایشنامه شد. ماجرای این نمایشنامه در یک سالن سینما می‌گذرد که هنوز فیلم‌های ۳۵میلیمتری پخش می‌کند. منتقدان آن را «نمایشی پرمغز با شخصیت‌های عمیق» توصیف کردند. در بخش غیرداستانی، جایزه به دن فاگین برای «رودخانه تامز: داستان علم و رستگاری» رسید. این اثر وقایع‌نگاری نابودی صنعتی در جامعه‌ای کوچک در نیوجرسی را روایت می‌کند و آن را «گزارش علمی کلاسیک» توصیف کرده‌اند. مگان مارشال هم برای نوشتن «مارگارت فولر: یک زندگی جدید آمریکایی» جایزه زندگینامه را گرفت. این کتاب درباره روشنفکر قرن نوزدهم است. جایزه بهترین کتاب شعر نیز به مجموعه شعری فلسفی ویجی سشادری به نام «۳بخش» رسید.

در بخش موسیقی جان لوتر آدامز که برای «اقیانوس شو» به لقب «یک اثر ارکسترال سحرآمیز» دست یافته بود جایزه اول را گرفت.

اما بعد از بخش داستانی شاید جایزه عکاسی مهم‌ترین بخش جایزه پولیتزر است. این جایزه که در سال گذشته به مسعود حسینی، عکاس افغان رسیده بود امسال جایزه بهترین عکس خبری فوری را به تایلر هیکس داد که عکس‌هایش از حملات تروریستی فروشگاه وست‌گیت در کنیا در «نیویورک‌تایمز» منتشر شده بود.

اما بمب‌گذاری ماراتن بوستون و زندگی یکی از قربانیانش توانست جایزه مجموعه عکس را به جاش هینز از «نیویورک‌تایمز» برساند.

جایزه پولیتزر جایزه‌ای در روزنامه‌نگاری، ادبیات و موسیقی است که بخش‌های گوناگونی دارد. این جایزه معتبرترین جایزه روزنامه‌نگاری در آمریکاست که هرساله (از سال ۱۹۱۷) با نظارت دانشگاه کلمبیا به روزنامه‌نگاران (و نیز به نویسندگان، شاعران و موسیقیدانان) داده می‌شود. این جایزه به‌نام بنیانگذار آن جوزف پولیتزر، روزنامه‌نگار مجاری‌تبار آمریکایی، در سده نوزدهم نام‌گذاری شده است.

خبرسازان

موسوی بجنوردی اعلام کرد

نظر خواهی از رهبری درباره انتقال پیکر «فرای»

رییس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی که پیگیر دفن «ریچارد فرای» در ایران است می‌گوید: با اینکه هنوز پاسخ نامه‌هایی که برای رییس‌جمهور درباره وضعیت انتقال پیکر «فرای» به ایران نوشتم، به دستم نرسیده است، اما مشاور مقام‌معظم‌رهبری را در جریان گذاشته‌ام تا از ایشان برای عمل به وصیت‌نامه این ایرانشناس شناخته‌شده نظرشان را بخواهد. کاظم موسوی‌بجنوردی - رییس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی - در گفت‌وگو با «ایسنا» گفت: «دوبار در این زمینه با مشاور مقام‌معظم‌رهبری - علی‌اکبر ولایتی - صحبت کردم و به ایشان گفتم که اگر با آوردن پیکر فرای به ایران موافق نیستند، این قضیه را اعلام کنند؛ ولی اگر موافق هستند، سفارش کنند تا این بحث کاملا فرهنگی، سیاسی نشده و به ضرر ایران تمام نشود، تا مبادا دشمنان‌مان خوشحال شوند.» او با یادآوری اینکه «ریچارد فرای» - ایران‌شناس آمریکایی - به‌صورت شفاهی او را «وصی» خود برای عمل‌کردن به وصیت‌نامه‌اش، یعنی دفن‌شدن در اصفهان کرده است، ادامه داد: «همه تلاش خود را کردم تا با توجه به اخلاقیات و وصیتی که فرای به من کرده است، کار کنم. تاکنون سه نامه برای رییس‌جمهور، وزیر امورخارجه و استاندار اصفهان نوشته‌ام، ولی هیچ‌کدام تاکنون پاسخ مستقیمی به من نداده‌اند. نامه‌ای که آقای ظریف به آقای نهاوندیان - رییس دفتر رییس‌جمهور - نوشت و از او خواست تا نظر خود را درباره انتقال پیکر فرای به ایران اعلام کند، تنها اقدامی بود که تاکنون دولت در این زمینه انجام داده است. به‌نظر می‌رسد دولت هنوز تصمیم نگرفته که آیا پیکر فرای باید به ایران وارد شود یا خیر.» موسوی‌بجنوردی همچنین درباره خبرهای مطرح‌شده درباره دفن فرای در شیراز به‌جای اصفهان، اظهار کرد: «نظر خانواده او را نمی‌دانم؛ اما من هم این شایعه را شنیده‌ام و اطلاعی درباره صحت یا کذب بودن آن ندارم. در هر صورت، امیدوارم دولت ایران هرچه زودتر موضع خود را در این زمینه مشخص کند تا زودتر تکلیف معلوم شود.»

پیشنهاد روز

«سفر به آن‌سوی زمین» در «محک»

شرق: نمایشگاه نقاشی شاگردان کودک و نوجوان تارا بهبهانی برای هشتمین سال پیاپی در حمایت از کودکان سرطانی محک ۲۸فروردین در محل این موسسه برگزار می‌شود.

این رویداد هنری با عنوان «سفر به آن سوی زمین» حاصل تلاش ۵۷ کودک و نوجوان نقاش است که از سوی تارا بهبهانی، نقاش و پژوهشگر آموزش دیده‌اند و به‌منظور امیدبخشی و حمایت از کودکان سرطانی موسسه محک این نمایشگاه را برپا می‌کنند.

در بخشی از کاتالوگ این نمایشگاه آمده است: «آرزوی سفر به سرزمین‌های دور، آرزوی بسیاری از کودکان سرزمین ماست. اینکه این سرزمین چه شکلی است و چه کسانی در آن زندگی می‌کنند، زاییده قوه‌تخیل آنهاست. اینکه قوه‌تخیل کودکان هم در این سفر چه شگفتی‌ها و عجایبی می‌آفریند، خالی از لطف نیست. ولی برای کودکان مبتلا به سرطان آرزوی سفر به سرزمین‌های دور و آن سوی زمین قطعا جایی به‌دور از رنج و ناراحتی و بیماری است.»نقاشان کودک و نوجوان این نمایشگاه آمده‌اند تا با فروش آثارشان همدلی و همراهی خود را با کودکان مبتلا به سرطان نشان دهند و آرزوی سفر به سرزمین‌های دور برای همه و به‌طور یکسان دلنشین و دلچسب شود. نمایشگاه «سفر به آن سوی زمین» ساعت ۱۶روز پنجشنبه، ۲۸فروردین در محل موسسه محک، واقع در میدان اقدسیه، ابتدای بزرگراه ارتش، سه‌راه ازگل، بلوار شهیدمژدی، بلوار محک افتتاح خواهد شد و حضور در آن برای عموم آزاد است.

بریده اخبار

ایسنا: دولت پرتغال یک فروند هواپیمای ایرباس را به نام «ژوزه ساراماگو»، رمان‌نویس فقید برنده نوبل ادبیات، نامگذاری کرد.

اورلاندو بلوم بازیگر بریتانیایی فیلم‌هایی چون «ارباب حلقه‌ها» و «دزدان دریایی کارائیب» با کودکان مهاجر سوری در اردوگاه مهاجران دیدار کرد.

پوستر شصت‌وهفتمین دوره جشنواره کن با تصویری از فیلم «هشت‌ونیم» به کارگردانی فدریکو فلینی طراحی شده است.

خبر آنلاین: نجف دریابندری، نویسنده و مترجم پیشکسوت ایران، صبح دوشنبه ۲۵فروردین پس از ۵۵سال دوباره به زندان قصر بازگشت و از آن دیدار کرد.

مهر: مجید برزگر با اشاره به آغاز پیش تولید فیلم «یک‌شهروند کاملا معمولی» طی روزهای آینده از اهدای جایزه ویژه هیات داوران جشنواره بین‌المللی فیلم‌های شرقی ژنو به فیلم «پرویز» خبر داد و عنوان کرد قرار است این اثر به زودی به جشنواره مادرید برود.